

Islamic Denominations

Vol. 10, No. 20, March 2024, 413-436

(DOI) 10.22034/JID.2023.179119.1814

Analysis of the Principles of Eckankar in Accordance with the Principles of Islamic Mysticism

Meisam Alibalaei¹

Khalil Bahrami Ghasrechami²

Mohsen Fahim³

(Received on: 2023-8-17; Accepted on: 2023-12-18)

Abstract

Given the proliferation of mystical ideologies worldwide, it is imperative to scrutinize and engage with newly emerged schools of mysticism. Eckankar, also known as the school of the Light and Sound of God, stands as one such burgeoning movement with a considerable following. This article aims to succinctly outline the tenets and doctrines of Eckankar before offering an impartial critique of its philosophy. By examining both its merits and demerits, we seek to ascertain whether Eckankar's spiritual path holds promise in leading individuals towards their ultimate aspirations. Furthermore, we endeavor to discern the distinctions between Eckankar and Islamic mysticism concerning their efficacy in aiding human transcendence. To accomplish this analysis, we employ the library method, drawing from reputable sources on Eckankar and Islamic mysticism. Our evaluation suggests that while Eckankar may exert a certain allure, it ultimately falls short in providing a definitive path towards human perfection. This shortfall is attributed to inconsistencies and contradictions within its teachings, compounded by perceived lack of sincerity among its leadership. In contrast, Islamic mysticism, particularly as guided by the infallible Shiite Imams, offers a coherent and rational framework capable of shepherding earnest seekers towards their spiritual objectives.

Keywords: Eckankar, Twitchell, reincarnation, soul travel, Light and Sound of God, singing HU.

1. PhD student, Department of Theology, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: dpardisinfor@yahoo.com

2. Associate professor, Department of Theology, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: baztab4u@gmail.com

3. Assistant professor, Department of Theology, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: baztab4u30@gmail.com

بررسی اصول اکنکار در تطابق با اصول عرفان اسلامی

میثم علی بالائی^۱

خلیل بهرامی قصرچی^۲

محسن فهیم^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۷]

چکیده

امروزه با توجه به گسترش مباحث عرفانی در سراسر جهان، نقد و بررسی مکاتب عرفانی نوظهور اهمیت بسیاری می‌یابد. اکنکار یا همان مکتب نور و صوت الهی، یکی از مکاتب‌های عرفانی نوظهور و البته پرطرفدار است. در این نوشتار سعی شده است مباحث و عقاید این مکتب به اختصار بیان گردد، سپس به نقد و بررسی منصفانه آن پرداخته شده است تا مزیت‌ها و عیب‌های آن بررسی شود؛ در نتیجه مشخص می‌شود آیا راهی که اکنکار معرفی می‌کند، می‌تواند انسان را به مقصد برساند؟ و بررسی می‌شود طریقت عرفانی اکنکار چه تفاوت‌هایی با طریقت عرفانی اسلام در رساندن انسان به کمال دارد؟ برای این کار از روش کتابخانه‌ای و مطالعه منابع معتبر اکنکار و عرفان اسلامی بهره گرفته شده است. در نهایت این نتیجه به دست آمده است که هرچند عرفان نوظهور اکنکار جذابیت‌هایی دارد، صداقت نداشتن رهبران آن و تناقض‌های گفتار و اشتباه‌های عقیدتی آن نمی‌تواند راهی درست در مسیر کمال به انسان ارائه کند؛ اما عرفان اسلامی با رهبری ائمه اطهار که معصوم بودند و عقاید حکمی و عقلانی آن می‌تواند هر انسان مستعدی را در این مسیر راهنمایی کند.

کلیدواژه‌ها: اکنکار (Eckankar)، توئیچل (Twitchell)، تناسخ، سفر روح، نور و صوت خدا، ذکر هیو (Hu).

۱. دانشجوی دکتری گروه الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. dpardisinfo@yahoo.com

۲. دانشیار گروه الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. baztab4u@gmail.com

۳. استادیار گروه الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. baztab4u30@gmail.com

مقدمه

یکی از ویژگی‌های قرن بیستم، ظهور مکتب‌های گوناگون در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فلسفی، حقوقی و ... به‌ویژه مکاتب معنوی بوده است. آنچه بیش از دیگر مکاتب‌ها خودنمایی و ترویج داشته است، مکتب‌های معنویت‌گرا و به عبارت دیگر نحله‌های عرفانی یا عرفان‌نماست. هر کدام از اینها ادعای دستگیری و هدایت دیگران را دارند و گاهی برای اثبات خود به نفی مکاتب و ادیان دیگر پرداخته‌اند. میان این نحله‌ها انواعی از خداپرست، شیطان‌پرست، انسان‌پرست و ... پیدا می‌شود. جنگ هفتادودو ملتی که در جهان اسلام مطرح بوده است، در عصر کنونی به هفت‌هزار ملت رسیده و همواره در حال افزایش است.

انسان در عصر مدرن در سیری تدریجی از خدا برید و به علم زمینی و خاکی پیوست. پس از آن با روی‌گردانی از علم مطلق به خودپرستی رسید و در گامی دیگر از خودپرستی نیز روی گرداند و به پوچی دست یافت؛ همان که بدان نهیلیسم نام نهاده‌اند. در آغاز قرن بیستم، تکیه بر فردیت و آزادی شخصی موجب انکار هر آرمان عینی و نظام ارزشی شد. آغاز قرن بیستم هم‌زمان با انکار همه نظام‌ها و رهایی از بند همه سازمان‌ها بود. بعد از جنگ جهانی اول، نهیلیسم تغییر ماهیت داد. نسل جدید به بی‌اساس بودن فردیت و پوچی آرمان‌های شخصی پی برد که غایت ممتاز نسل پیش از جنگ بود؛ از این‌رو از جستجوی بی‌ثمر آرمان‌های فردی روی برگرداند و توجه خود را به زبان‌های کلی و استوار معطوف کرد؛ این دوره را می‌توان دوره فترت (نه آن نه این) نامید. انسان دیگر نه به خدا ایمان دارد نه به کفر و بی‌ایمانی نه بر ضد اولی می‌شورد و نه به دیگری پناه می‌برد؛ حتی از بحث درباره این مفاهیم بیزار است. دیگر نه نیکی برایش معنا دارد و نه بدی، نه خودش را مسئول می‌داند نه گناهکار و نه مکلف به تکلیفی خاص است. به همین مناسبت نه اصلاح طلب است و نه

بی اخلاق، نه به مشیت الهی اعتقاد دارد و نه به جبر زمانه معتقد است. به عبارت دیگر در بی‌تعهدی محض به سر می‌برد (ره‌دار، ۱۳۸۴: ص ۱۶ - ۱۷).

نیاز بشر به دین و دین‌جویی انسان برخاسته از فطرتی است که درون او به ودیعت نهاده شده است؛ فطرتی که به انسان نقطه اتکایی قوی و آرامشی وصف‌ناپذیر ارزانی می‌دارد تا بتواند در سایه آن امور دنیایی مادی خود را به سرمنزل مقصود رهنمون سازد. صنعت و مشغولیت‌های مادی و جوهرهای کلیسا همه دست در دست هم دادند تا به بشر مدرن شده پایی گریزان عطا کنند تا از دین و معنویت‌گرایی که نیاز فطری او بود بگریزد. انسان بار دیگر در صدد برآمد مشکلات خود را با خدا در میان بگذارد و طلب آرامش خود را به ساحت او برد؛ این رویکرد بسیار درست بود؛ اما این مرتبه که درد را به درستی تشخیص داد، در تجویز درمان دچار انحراف شد و رو به عرفان‌های نوظهور آورد.

آنچه در این نوشتار آمده است، نقد و بررسی عقاید یکی از این مکتب‌های نوظهور به نام عرفان اکنکار است. این فرقه در آمریکا توسط شخصی به نام پال توییچل تأسیس شد. توییچل مدتی در نیروی دریایی آمریکا خدمت کرده بود و در جنگ جهانی دوم عضو ارتش آمریکا بوده است. وی افکار خود را از سال ۱۹۶۵ تا آخر عمرش در سال ۱۹۷۱ از طریق آموزش و تأسیس مؤسسه اکنکار ترویج کرد و کتاب‌های متعددی در این باره به چاپ رساند، بعد از او همسر و شاگردان وی به ادامه راه او پرداختند. وی مدعی است فن سفر روح و رفتن به عوالم متافیزیک را می‌داند و هدفش از تأسیس مؤسسه و تألیف کتاب‌های متعدد، این است که شیوه سفر روح را به مردم یاد دهد و آنها را از این سفر معنوی بهره‌مند سازد. وی اکنکار را بهترین و البته تنهاترین راه رسیدن به خدا و اقالیم بهشتی می‌داند. در این نوشتار سعی شده است اصول مکتب اکنکار با اصول عرفان اسلامی مقایسه گردد تا روشن شود چه نقدهایی بر آنها وارد است؟ و آیا اکنکار و اصول آن می‌توانند انسان را به کمال و حکمت برسانند؟

۱. مروری بر شکل‌گیری اصول اکنکار

اکنکار از درون سه مکتب به طور بارزی رشد پیدا کرده است: آناهید یوگا، صوفیسم (یا عرفان اسلامی) و لامایسیم. لامایسیم در جایگاه مکتب الاسرار در کوهستان‌های تبت حفظ شده است. پال توییچل از طریق ر بازار تارز ره یافته است که خود او لاماست. این مکتب اکنون در کشورهای زیادی نمایندگی دارد که تعداد آنها به بیش از چهل کشور می‌رسد و هر روز بر تعداد طرفداران آن افزوده می‌شود.

دکتر فعالی در این باره می‌نویسد: «اگر به آموزه‌های اساسی آیین اکنکار مراجعه کنیم، این مباحث را خواهیم دید؛ انسان دارای ساحت روحی است به نام روح که می‌تواند از بدن جدا شده و در دنیای معنوی دست به سفر زند، روح قادر است از بند زمان و مکان رهایی یابد. آدمی در طول مسیر سفر روح نیازمند اساتید حق می‌باشد. در جهان هستی نور و صوت به عنوان دو محور اصلی قابل ذکر است؛ پیامبران پیشگامان سلوک و سفیر معنوی در جهان هستند. وجود آدمی دارای مراتب و درجاتی است، عالم هستی دارای طبقات می‌باشد. حال اگر به این آموزه‌ها و این گزاره‌ها نیک بنگریم، به نکته‌ای جالب دست خواهیم یافت و آن اینکه این آموزه‌ها، مؤلفه‌های اصلی ادیان آسمانی‌اند. در واقع به نظر می‌رسد پیشگامان و مؤسسين آیین اک، اندیشه‌ها و آموزه‌های اصلی ادیان را گرفته (یا بنا بر دیدگاهی سرقت کرده‌اند) و با ترکیب و تألیف آنها آیین جدیدی به نام خود بنا کرده‌اند» (فعالی، ۱۳۹۰: ص ۲۹۰).

با آنکه پال هیچ علاقه‌ای برای متأثر دانستن آیین خود از آیین‌های دیگر ندارد و ادعا می‌کند تمامی آموزه‌های اکنکار حاصل تجربه‌های عرفانی است که او در عوالم معنوی کسب کرده است، در جایی چنین می‌نویسد: «ر بازار تارز که در این کتاب اغلب در مورد او صحبت کرده‌ام، یکی از آن لاماهاست که می‌تواند خود را هر زمانی که بخواهد و در هر نقطه هستی منعکس کند. او دفعات زیادی شب دیروقت، در خانه من ظاهر

شده و به من برخی تعالیم مشخص و دست‌نوشته‌ها را دیکته کرده است» (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۲۳۱)؛ همچنین وی کسی شناخته می‌شود که دانش اکنکار را به پال تفویض کرده است. پال سفر روح را نیز از این لامایست به یادگار نگه داشته است (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۸۰). ناگفته نماند در گذشته آیین لامایسم، لاما فقط به دالایی لاماها اطلاق می‌شد که سرپرستان صومعه‌ها بوده‌اند. اگر آن‌گونه که اکنکار معتقد است، ر بازار تارز بیش از پانصد سال عمر داشت و با نام لامای تبتی شناخته می‌شد، باید او از دالایی لاماها باشد؛ درحالی‌که در سلسله چهارده‌گانه دالایی لاماها هیچ نامی از او وجود ندارد. به هر حال شخصیتی که پال دوست دارد از ر بازار تارز ارائه دهد، بسیار شخصیت عجیب و فوق‌العاده‌ای است. پال توئیچل، ر بازار تارز را مرکز هستی می‌داند که تمام زندگی به وجود او در جریان است (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۱۲۹).

به نظر می‌رسد بنا بر گفته‌های خود استاد اک، نگرش و باورهای این مکتب حاصل چیدمان و تجزیه و تحلیل باورهای مکتب‌های دیگر است که با مطالعات فراوان به دست آمده است، نه آنکه چیز جدیدی را به بشریت ارائه نماید که در مکتب‌های دیگر وجود نداشته است؛ هرچند گاهی با خلاقیت تمام مطالب جدید اما مشابه برای مثال ذکر جدیدی ساخته یا نام‌هایی مانند خدا را به سوگماد تغییر داده است. از طرفی دیگر معیاری که پال برای ارزیابی اعتقادات مکتب‌های دیگر و اضافه کردن آن اعتقادات به عنوان اعتقاد صحیح در آیین خود به کار می‌برد، تنها در نظر گرفتن موارد منطبق با اصول شخصیتی وی است؛ یعنی در بسیاری از موارد مانند شخصی خواندن مسئله سقط جنین توسط وی و ... به هیچ عنوان نگاه عمودی وجود ندارد و به عبارتی صلاح جامعه و جنبه‌های مختلف آن حکم را در نظر نمی‌گیرد که این به دلیل نداشتن خاستگاه واقعی و اصیل است که با این وجود آن خاستگاه بشری نیز هست؛ به این معنا که هیچ مدرک قابل توجهی وجود

ندارد که اثبات کند کتاب شریعت «کی سوگماد» (کتاب مقدس اکنکار)، از طرف خدا یا همان سوگماد است که بررسی این کتاب در اینجا نمی‌گنجد؛ در حالی که به دلایل مختلفی می‌توان معجزه بودن قرآن و غیربشری بودن آن را اثبات نمود. بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توان برای این شبهه آیین، خاستگاه و اصالت ویژه‌ای قائل شد.

۲. نقد و بررسی عقاید عرفان اکنکار

۲-۱. سفر روح

مسئله سفر روح که مهم‌ترین اصل در عرفان اکنکار و ستون فقرات اک دانسته می‌شود، مشابه خلع بدن یا موت اختیاری است که در عرفان اسلامی از آن سخن به میان آمده است. مباحث در این باره فراوان است و تنها به یک جمله اشاره می‌شود و آن اینکه در آغاز کتاب حکمة الاشراف می‌خوانیم: «حکیم و متألّه نیست مگر کسی که خلع بدن داشته باشد» (سهروردی، [بی‌تا]: ص ۶-۵)؛ چنان‌که موت اول حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» ناظر به همین مقام است. همچنین مسئله خلع بدن یا خروج روح از بدن یکی از مقامات ابتدایی است که در سیروسلوک عرفانی مطرح شده است. در عرفان اسلامی مقامات بی‌شمار دیگری وجود دارد که بعد از آن تا وصول به مقام توحید و ولایت مطرح است. این کرامت دربارهٔ بسیاری از عرفا و سالکین طریق حق نقل شده و برای آنها این مسئله بسیار ساده و آسان بوده است.

۲-۲. نور و صوت

واژه‌نامهٔ اکنکار، نور و صوت را همان‌اک تعریف کرده است. نور و صوت در این تعریف، تجلی مقام متعال معرفی شده‌اند. بر اساس این تعریف، نور و صوت همان سوگماد است

که در جهان‌های پایین زیست می‌کند (توئیچل، ۱۳۸۰ ب: ص ۱۴۷). در دیگر تعریف‌ها، نور و صوت به جریانی تشبیه شده‌اند که زندگی را در دنیا‌های پایین می‌گسترانند. سخن از جریان صوت و نور الهی در سراسر کتاب‌های این آیین به چشم می‌خورد. از این دو جریان که تجلی‌های دوگانه الهی خوانده شده‌اند، با نام «جریان رسای حیات» یاد می‌شود. جریان رسای حیات نیز چنین توصیف شده است: «موجودیت خداوند که خود را در قالب پرتوهای رسا و پدیدار، نظیر امواج رادیویی که از نهاد خالق متعال بیرون می‌تابد و در مرکز تمام عوالم قرار دارد، به اثبات می‌رساند. نیروی زندگی که قابل شنیدن و دیدن به وسیله دریافت‌های معنوی و مشاهدات فیزیکی است؛ نیرویی که از جانب سوگماد همواره ما را احاطه می‌کند و تمام زندگی را دربر می‌گیرد و تمام ترکیبات عنصری از جمله اجزای روح را تشکیل می‌دهد و همان‌اک می‌باشد (توئیچل، ۱۳۸۰ ب: ص ۲۴).

نور و صوت که جنبه‌های دوگانه الهی دانسته شده است، نیز مورد بهره‌برداری ماهانتا قرار گرفته است تا به وسیله آن بیش از پیش جایگاه ماهانتا را تحکیم کند. یکی از اکیست‌ها می‌نویسد: «این روحیه خاص، حاصل متعادل کردن ذهن به روش عبادت (مدیتیشن) و به منظور به سربردن در دامان جنبه‌های دوگانه مقام متعال، نور و صوت است که به آدمی نشان می‌دهند عشق خویش را بر کجا باید معطوف کند؛ چون نور و صوت، استاد است در درون آدمی. بنابراین استاد در قید حیات، مظهري از حضور مقام اعظم است» (استایگر، ۱۳۷۹: ص ۲۲۴). نویسنده تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا نور و صوت را نیز به استاد در قید حیات نسبت دهد و به نظر می‌رسد در این امر موفق بوده است؛ چه اینکه به صراحت اعلام می‌دارد نور و صوت همان استاد است درون آدمی. در گفتاری دیگر، نور و صوت بسان هدفی به تصویر کشیده شده است که چالاها در راه پیشرفت معنوی خود باید بدان دست می‌یابند (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۳۲).

مسئله نور و صوت که محور اساسی عرفان اکنکار می باشد، چیز جدیدی نیست. قرآن در باب نور مسائل بسیار جالبی را مطرح کرده است؛ از جمله: «خدا نور آسمان ها و زمین است» (نور: ۳۵)، «زمین با نور خدا روشن شد» (زمر: ۶۹)، «تمام اولیای خدا نورند» (نور: ۳۵)، «تمام کتب آسمانی و قرآن نور است» (مائده: ۱۵)، «مؤمنین تحت ولایت خدا در نورند» (بقره: ۲۵۷)، «کسی که شرح صدر دارد، بر نور سوار است» (زمر: ۲۲). خلاصه آنکه جهان چه از نظر تکوین و چه از نظر تشریح، همه نور است و ظلمات تنها درباره موجود مختاری مطرح است که از اختیار خود سوء استفاده کند؛ یعنی انسان های مشرک و کافر که در راستای نور گام بر نمی دارند.

از سوی دیگر در عرفان در باب مسئله مکاشفه عنوان می شود که مکاشفات دو قسم اند: مکاشفات صوری و معنوی. مکاشفات صوری آن دسته از کشف و شهودهایی است که در آن صورت حسی باشد و بر پنج قسم اند: مکاشفات صوری مربوط به قوه باصره، سامعه، شامه، ذائقه و لامسه (قیصری، ۱۳۷۰: ص ۳۳). بخشی از مکاشفات مربوط به مکاشفات صوری و بصری، مشاهده نور است که حتی در بعضی کتاب های عرفانی مثل مرصاد العباد رنگ های مختلف نور در مکاشفات مختلف بیان شده است. نجم الدین رازی می گوید: «و اما اللون انوار، در هر مقام آن انوار که مشاهده افتد، رنگی دیگر دارد به حسب آن مقام، چنان که در مقام لوامگی نفس، نوری ازرق پدید آید و آن از امتزاج نور روح بود یا نور ذکر با ظلمت نفس، از ضیای روح و ظلمت نفس نوری ازرق تولد کند و چون ظلمت نفس کمتر شود و نور روح زیادت گردد، نوری سرخ مشاهده شود و چون نور روح غلبه گیرد، نوری زرد پدید آید و چون ظلمت نفس نمامد، نوری سپید پدید آید و چون نور روح با صفای دل امتزاج گیرد، نوری سبز پدید آید و چون دل تمام صافی شود، نوری چون نور خورشید با شعاع پدید آید» (رازی، ۱۳۶۵: ص ۳۰۶).

بخش دیگری از مکاشفات صوتی سمعی مربوط به صوت است، مثل شنیدن صوت تسبیح موجودات؛ مثل اینکه قرآن فرمود: «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همواره تسبیح او می‌کنند و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌کند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. او بردبار و آمرزنده است» (اسراء: ۴۴). حال اگر انسانی به مقام درک تسبیح موجودات رسید، طبعاً آن را شنیده است و این دریافت صوت عالم هستی است. خلاصه آنکه مسئله نور و صوت به صورت درست، دقیق و عمیق در قرآن، احادیث و آثار عرفانی گسترده‌تر از اکنکار مطرح است.

۳-۲. ذکر

مسئله ذکر در قرآن و روایات به گونه‌ای وسیع مطرح و دارای ابعاد مختلف است؛ اما ذکر مقرب نمی‌تواند ساخته بشر باشد و باید از سوی خالق هستی برای هدایت بشر نازل گردد؛ بنابراین ذکری می‌تواند منجی و مقرب باشد که از سوی مبدأ عالم هستی تنزل یابد؛ زیرا تنها اوست که عالم به راه‌های کمال است. از طرفی به نظر می‌رسد مبحث ذکر در اسلام پیشرفته‌تر از اکنکار است، به طوری که هر روز یا ساعت ذکر مخصوص خود را دارد و این نشان از توجه این مکتب به عوامل نجومی، فیزیکی، ماورایی و معرفتی است. از طرفی دعاها و اذکاری که امروزه از ناحیه معصومین در اختیار داریم که برای موضوعات مختلفی از جمله هنگام شکرگزاری، هنگام مشکلات، پشیمانی از گناه و ... بیان شده است، می‌تواند معرفتی عظیم در خواندن آن دعاها و شیوه رازونیز و چگونگی ارتباط با خدا در چنین مواقعی که راه پرواز روح بر او بسته است را به انسان نشان می‌دهد که از دیدگاه روان‌شناسی تأثیر بسزایی در روح و روان انسان می‌گذارد و وی را برای رهایی از این مشکل تسکین عمیقی می‌بخشد. چه بسا بسیاری پس از خواندن آنها آرامش قبلی را یافته‌اند و نیز به پرواز روح موفق شده‌اند؛ درحالی‌که در این آیین

که خود را بی نیاز از این دعاها می داند، ذکر معرفت زای دعوت کننده به سوی خدای مخصوصی را برای این مواقع برای برگرداندن معرفت و آرامش افرادی که نمی توانند پرواز روح کنند ذکر نمی کند و این با کامل بودن اک منافات دارد؛ نمونه ای از جبهه گیری این مکتب در مقابل دعا و به رخ کشیدن سادگی هیو این گونه است: «دعاهای مسلک کاتولیک، بسیار طولانی و پیچیده اند و نمی توان آنها را در رؤیا به یاد آورد؛ اما هیو خیلی ساده است» (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۱۸۸).

مهم ترین ذکر سوگماد که از روش های بسیار مهم در تمرین برای خروج روح است، ذکر «هیو» است؛ هیو آغاز و پایان تمامی اصوات و تمامی حیات است. صدای تمام موتورهای بخار، صدای ناقوس کشتی ها و حتی چرخش یک پروانه، همه اینها صدای مشخصی از ذکر هیو است؛ همان کلمه ای که محمد (ص) شنید، موسی (ع) آن را دریافت کرد، مسیح (ع) او را در بیابان یافت، بودا آن را در زیر درخت با گوش جان گرفت، شیوا هم صدای هیو را در خلسه عمیق در غاری دریافت و تمام اساتید و ناجیان با ذکر هیو آشنا بودند (کلمپ، ۱۳۸۲: ص ۲۳).

۴-۲. استاد

در اکنکار استاد کامل و رهبر آن را ماهانتا می نامند. پال توئیچل، ماهانتا را چنین معرفی می کند: «رهبر معنوی یا خدا مرد، در رأس اک. همه کسانی که در عصر حاضر به او روی می آورند، از ازل با او بوده اند. کالبد ماهانتا، اک است که همان جوهر الهی است که از اقیانوس عشق و رحمت جاری است؛ نگهدارنده کل زندگی و کسی که اشکال مختلف حیات را به هم می بندد؛ واگورو، روشنایی دهنده، حالتی از معرفت الهی که از عناوینی که در مذهب به اشخاص داده می شود، برتر است. ماهانتا بالاترین سطح آگاهی است» (توئیچل، ۱۳۸۰ الف: ص ۲۷).

پال می‌گوید: «استادان اکنکار می‌توانند انسان را از میان این جهان عبور دهند؛ چون تنها یک استاد حقیقی می‌تواند در این خطه راهنمای انسان باشد؛ تنها ماهانتا راه را می‌داند که بسیار صعب‌العبور و پرفرازونشیب است؛ همه مقام او را به عنوان خداوندی به رسمیت می‌شناسند. [دقت شود که گاهی ماهانتا در مکتب اکنکار، هم نقش پیامبر را و هم نقش خدایی دارد]. تمامی پروردگاران، فرمانروایان و ساکنان همه طبقات در مقابل "ماهانتا" کرنش می‌کنند» (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۲۸).

پیر و راهنما باید شرایطی داشته باشد؛ از جمله اینکه شریعت دان باشد، دیگر اینکه اسم‌شناس باشد؛ یعنی اسم الهی حاکم بر هر انسانی را بداند تا بتواند در سلوک یاری دهد. از سوی دیگر تنها استاد واقعی که معلم بشر است و می‌تواند راه درست را به انسان بنمایاند، خداست و دیگران از سوی او مأمورند (رازی، ۱۳۶۵: ص ۲۵۰ - ۲۳۶). اما استادان اک اگر از طرف سوگماد مأمور باشند، چگونه پیامبر او همچون عیسی را با توهم وجود داشتن وی رد می‌کنند و باز بر طبل استاد بودن خود می‌کوبند؛ بنابراین روشن است که نه این شرایط را دارند و نه بر اساس مبانی وحیانی دست به تربیت و راهنمایی سالک می‌زنند. اکنکار افرادی که به ماهانتا نمی‌پیوندند و خواستار حمایت او نیستند، از عدم حمایت ماهانتا به این ترتیب تهدید می‌کند: «کسی که از حمایت ماهانتا برخوردار نیست، در خواب می‌میرد و پزشک هم علت مرگ را ایست قلبی یا عامل جسمی دیگر گزارش می‌دهد» (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۲۴).

۲-۵. تناسخ

مدتی است مکتب‌های جدید عرفانی، عقیده باطل تناسخ را با زبانی دیگر با رنگ و بویی تازه، به خورد جوانان جویای عرفان می‌دهند؛ یکی از مکتب‌های مروج تناسخ، مکتب

عرفانی اکنکار است. در ادامه تلاش شده است به نقد و بررسی این عقیده پرداخته شود. به طور کلی تناسخ به معنای تولد دوباره و آمدورفت روح در کالبد تازه است که هر زمان با صورتی تازه به دنیا پای می‌گذارد. اکیست‌ها اعتقاد دارند تا وقتی روح به طبقات بالاتر از طبقه اثیری و ذهنی یا براهم لوک نرسیده باشد، اغلب مجبور است به طبقه زمینی برای تولد و مرگ دوباره بازگردد؛ همان چرخه‌ای که بود آن را چرخ هشتاد و چهار نامید. عقیده به تناسخ به این دلیل است که انسان‌ها نتیجه اعمال‌شان را در همین دنیا طی زندگی‌های متعدد بینند. پال توییچل مبدع مکتب اکنکار می‌گوید: «به همین سادگی، تو آن قدر بر می‌گردی تا تسویه حساب کنی» (سیمپسون، ۱۳۷۷: ص ۲۰). یا در جای دیگر می‌گوید: «طرح و نقشه اساس زندگی و هستی، مرگ و تولد دوباره است» (سیمپسون، ۱۳۷۷: ص ۵۷).

در اعتقاد اکیست‌ها جهان‌های تحتانی که زیر طبقه پنجم (روح) واقع‌اند، به منزله مدرسه‌ای برای پرورش روح هستند. روح در جهان‌های ملکوتی خلق و به جهان‌های تحتانی فرستاده شده است تا تعلیمات معنوی و تحصیلات آن را دریابند. به هر حال پس از تناسخ‌های بی‌شمار، روح به واسطه تجربیاتش تزکیه می‌شود و با خلاص کردن خود از کارمای کیهانی، از چرخ هشتاد و چهار رهایی می‌یابد. اکنکار با غیرمنطقی خواندن تنها یک دوره زندگی برای انسان، به تناسخ اعتقاد می‌یابد. پال می‌گوید: «چنانچه برای هر کسی تنها یک عمر قائل باشیم، این سخن به نظر غیرمنطقی می‌آید. در یک زندگی منفرد چنین به نظر می‌رسد که ما بدون دلیلی آشکار، رنج می‌بریم یا از لذایذ زندگی متنعم می‌شویم. در این وضعیت، آفرینش کینه‌جویانه وی، مقصود جلوه می‌کند. قانون مسئولیت‌پذیری معنوی هنگامی بیشتر معنا می‌یابد که ما قانون کارما و تناسخ را بپذیریم. تناسخ به ما می‌آموزد تا زمانی که درس‌های معنوی خود را فرا نگیریم، بارها و بارها متولد می‌شویم. قانون کارما

تصریح می‌کند که اعمال ما و نتایج غیرقابل اجتناب آنها، با هم ارتباط مستقیم دارند؛ یعنی در یک زندگی آنچه در زندگی دیگر کاشته‌ایم، درو می‌کنیم» (کرامر، ۱۳۷۷: ص ۳۹).

وقتی اکیستی در زندگی روزمره خود دچار اشتباه می‌شود، دینی را می‌آفریند که آن را کارما می‌نامد. از دیگر سو وقتی یک مسیحی مرتکب همان اشتباه می‌شود، آن را گناه می‌خوانند (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۱۰۶). اگر والدین درباره تناسخ هیچ پیش‌زمینه یا اعتقادی نداشته باشند، کودک را به خیال‌بافی متهم می‌کنند (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۱۴۱).

در تعالیم اک، گاه با تجربه زندگی‌های گذشته در عالم رؤیا و گاه با واسطه‌های دیگر می‌آموزیم که بیش از یک بار و در واقع هزاران بار زیسته‌ایم (کلمپ، ۱۳۷۹: ص ۱۰۵). در ادامه به بررسی این مسئله ذیل نکاتی چند پرداخته می‌شود.

نکته اول: اعتقاد به تناسخ مسئله جدید و منحصر به این آیین‌ها نیست، بلکه در تاریخ بسیاری از فرقه‌های به اصطلاح دینی و مذهبی مدافع تناسخ بوده‌اند. عبدالکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل می‌گوید: «و ما من مله من النمل الا و للتناسخ فیها قدم راسخ و انما تختلف طرقهم فی تقریر ذلك» (شهرستانی، ۱۳۶۷: ص ۲۶۲) هیچ فرقه‌ای نیست جز اینکه تناسخ در آن جایگاهی استوار دارد؛ هرچند در تقریب تناسخ اختلافاتی میان فرقه‌های مختلف وجود دارد». جان بی‌ناس از اندیشمندان و نویسندگان بزرگ تاریخ ادیان می‌گوید: «اعتقاد به تناسخ منحصر به مردم هند نیست، بلکه تمام مذاهب عالم از بدوی تا وحشی گرفته تا امم متقدم که دارای فرهنگی متعالی می‌باشند، همه بیش و کم قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند» (بی‌ناس، ۱۳۷۷: ص ۱۵۵). در اوپانیشادها چنین آمده است: «انسان‌هایی که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیک‌اند، بعد از مرگ روان ایشان در زهدانی پسندیده و پاک، مانند رحم یک زن برهمنی یا یک زن کشتریه یا یک زن ویسیه بر حسب مراتب جای می‌گیرد؛ اما ارواح اشخاص بدکردار و شریر

در رحم‌های ناپسند و مکروه مأوا می‌گزینند؛ برای مثال در زهدان سگی یا گرگی یا خوکی یا بالاخره در رحم زنی از طبقه پایین جایگزین می‌شود (بی‌ناس، ۱۳۷۷: ص ۱۵۵).

نکته دوم: باورمندان به تناسخ که طیف وسیعی از مکاتبات و آیین‌های سنتی و جدید معنوی را دربر می‌گیرد، درباره مدت و زمان چرخه تناسخ نیز اختلاف دارند؛ برخی آن را سی هزار سال می‌دانند، برخی سیصد و شصت هزار سال و فیثاغورثیان هجده هزار سال (شهرستانی، ۱۳۶۷: ص ۲۶۳). در اکنکار دیدیم که ممکن است میلیون‌ها سال طول بکشد.

نکته سوم: هم از نظر فلسفی و هم از نظر دینی ابن‌سینا و به تبع او سایر مشائیان بر اساس مبانی فلسفی خود در علم النفس دو استدلال برای ابطال تناسخ ذکر می‌کنند. در ادامه به یکی از استدلال‌های مشائیان در ابطال تناسخ بسنده شده است و خوانندگان را برای مطالعه بیشتر در این باره به منابع مربوط ارجاع می‌دهیم.

ملاصدرا با توجه به اصول فلسفی حکمت متعالیه از قبیل حرکت جوهری و جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، هرگونه تناسخی را باطل می‌داند. استدلال ملاصدرا به این ترتیب است: «روح در آغاز پیدایش خود استعداد و قوه محض است و در هیچ قسمت به مرحله فعلیت نرسیده است؛ همان‌طور که بدن نیز در آغاز چنین می‌باشد؛ یعنی همه چیز آن در مرحله استعداد نهفته است. این دو (روح و بدن) دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند و آنچه در آنها به صورت قوه و استعداد نهفته است، به تدریج به مرحله فعلیت و ظهور می‌رسد؛ همان‌طور که جسمش از رسیدن به يك مرحله از فعلیت محال است دوباره به حالت قوه و استعداد باز گردد؛ برای مثال هرگز جنین کامل به مرحله نطفه یا علقه تنزل نمی‌کند یا پس از تولد به جنین باز نمی‌گردد؛ همچنین روح پس از رسیدن به يك مرحله از فعلیت محال است دومرتبه بازگشت به قوه نماید؛ زیرا حرکت روح و جسم از قوه به فعل از

نوع حرکت جوهری است که در ذات اشیاء صورت می‌گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان‌پذیر نیست. حال اگر فرض کنیم روح پس از رسیدن به مرحله فعلیت بازگشت به بدنی که در حال جنینی، یعنی استعداد و قوه محض است بنماید، لازمه آن این است که دو چیز متضاد با هم متحد شوند؛ یعنی بدنی که در حال استعداد و قوه محض است با روحی که در مرحله فعلیت و ظهور رسیده، متحد شود. تردیدی نیست که چنین اتحادی محال است» (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ص ۲ - ۳).

بیان نکته فیلسوفان مسلمان در بحث عدم وجود تناسخ در اینجا مناسب است. بر اساس آموزه‌های اسلامی، شخصیت حقیقی انسان در حقیقت با توجه به رفتارهایش شکل می‌گیرد. رفتارهای خوب یا بد انسان است که به صورت حقیقی و ملکوتی او شکل می‌دهد و در قیامت ممکن است فرد با همان صورت مبعوث شود. در این باره آیات و روایات فراوانی داریم (ر.ک به: مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۷، ص ۸۹، ذیل آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»). باید توجه داشت این آموزه‌ها مربوط به صورت‌های طبیعی و این جهانی نیست، بلکه مربوط به صورت‌های برزخی و اخروی و عالمی است که حقایق در آنجا نمایش داده می‌شود و باطن اعمال ظاهر می‌شود و حقیقت ارواح و نفوس انسان‌ها آشکار می‌گردد؛ بنابراین تناسخ وجود ندارد؛ زیرا تناسخ به معنای انتقال روح از بدنی به بدنی دیگر است (نه ظهور صورت حقیقی و باطنی رفتارهای یک فرد در قالب جسم و بدن).

از طرفی عقیده به تناسخ می‌تواند دستاویزی برای ستمکاران گردد که عزت و رفاه فعلی خویش را معلول پاکی و وارستگی حیلت پیشین و بدبختی مظلومان را نیز نتیجه زشت‌کاری آنان در مراحل پیشین حیات بدانند و بدین وسیله اعمال زشت و ظالمانه خویش را در جامعه تحت سلطه‌شان توجیه کنند. ماکس وبر اندیشمند و جامعه‌شناس در این باره در تحلیلی از آیین هندو و بودا به این واقعیت اشاره می‌کند. او باور دارد مهم‌ترین

عامل به وجود آمدن نظام‌های طبقاتی و کاستی در این جوامع، اعتقاد به نظریه کارماست. به نظر وی کارما دنیا را به عالمی تبدیل می‌کند که از جهت عقلی و اخلاقی، نظامی جبری و ضروری است. کارما به انسان‌ها می‌گوید بودن شما در طبقه محرومین و بیچارگان نتیجه اعمال گذشته شماست و شما را از آن گریزی نیست. اشرافیان نیز حاصل کارماهای خود را درو می‌کنند؛ پس هر کسی باید در طبقه خود همچنان باقی بماند (مرادی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۹، به نقل از: "Smith David" Hinduism and Modernity).

۶-۲. سوگماد

پال توئیچل می‌گوید: «سوگماد تمام آفرینش را برپا و قدرت خلاقه خویش را با یکایک مخلوقاتش تقسیم کرد و با این عمل بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت‌های خدای خویش را از دست داد؛ اما هرگاه اراده کند می‌تواند آن را از وجود هر توزایی (روح) بیرون بکشد و به خود بازگرداند. با این وجود چنین عملی به معنای نابودی توزاست. این تنها چیزی است که یک توزا داراست و به او جرعه‌ای از قدرت الهی بخشیده است. اگر گفته مرا به دقت تعقیب کنی، درخواهی یافت. سوگماد بدون مخلوق خود یعنی توزا نمی‌تواند باشد و به همین ترتیب توزا بدون سوگماد از هستی برخوردار نیست» (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۶۸ - ۶۹).

در بحث‌های قبلی بیان شد توئیچل قائل است سوگماد «نامعین و نامحدود» است؛ حال آنکه در عبارت فوق می‌گوید: «سوگماد هنگامی که از قدرت خود به ارواح می‌دهد، از قدرتش کاسته شده و ضعیف می‌گردد»؛ اما این گفته کاملاً در تناقض با نامحدود بودن است؛ زیرا موجودی که نامحدود باشد، هر اندازه از او کم شود، باز به همان مقدار اولیه خود باقی می‌ماند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

(فاطر: ۱۵). حضرت باری تعالی همه را محتاج خود و خود را غنی می‌داند. او در مقابل الطافش به انسان‌ها به هیچ عنوان پاداش نمی‌خواهد؛ چون دارای غنای مطلق است و هیچ انسانی توان پرداخت و جبران نعمت‌های خداوندی را در خود نمی‌بیند. از طرفی پال توئیچل می‌گوید: «اراده سوگماد یعنی اراده‌ای که کلی است. انسان بدان وسیله می‌تواند به هماهنگی و آرامش درون خود دست یابد. با استفاده از نیروی اراده‌اش که به گونه‌ای رفتارشان را نشان می‌دهد. آن‌گاه هرچند که به نظر می‌رسد انسان از محدودیت برخوردار است، اراده او با اراده کل ممزوج شد و در انطباق با اراده سوگماد قرار می‌گیرد. قدرت اراده الهی، کلی است و قدرت اراده انسان، جزئی. در تجلی کل قدرت قادر یکتا و با قدرت اک است و در جزء قدرت محدود انسان است. حقیقت همان اراده خداست (توئیچل، ۱۳۸۰ الف: ص ۲۶۲).

اکنکار اراده سوگماد را در اوج همه اراده‌ها قرار می‌دهد و اراده دیگر موجودات راهنگامی که در راستای اراده سوگماد باشد، انطباق‌شدنی با اراده سوگماد معرفی می‌کند. جالب است که در جایی دیگر سوگماد را به طور کلی بدون اراده می‌داند و در مقام علت بیان می‌نماید که این کیفیت متعلق به محصولات سوگماد است؛ چراکه سوگماد نمی‌تواند مستقیم به آفریدن مبادرت نماید؛ زیرا به علت نامحدود بودن و لایتناهی بودن نه صاحب اراده است نه می‌تواند قصد فکر خواهش یا فعالیت داشته باشد؛ چون همگی این کیفیات متعلق به موجوداتی است که مخلوق وی بوده و صاحب محدودیت می‌باشند (توئیچل، ۱۳۷۹: ص ۲۱۴).

در تعالیم اکنکار، سوگماد را بدون اراده، قصد، فکر، خواهش و فعالیت می‌داند؛ اما به راستی خداوندی که فکر و اندیشه ندارد و قادر به داشتن اراده نباشد، چگونه می‌تواند قدرت خود را که به روح بخشیده است، دوباره باز گیرد.

۷-۲. معبد آک (حکمت زرین)

یکی از پرسش‌های بسیار مهم این است که چرا معبد اک مقدس در مینه‌سوتای آمریکاست؟ چرا ساخته شده است؟ چرا بنای آن به این شکل است؟ کدام منبع وحیانی معتبر ثابت می‌کند این معبد از سوی خداست؟

دربارهٔ خانه کعبه که قبله واحد مسلمانان است، پاسخ همهٔ پرسش‌های فوق روشن است؛ یعنی خانه کعبه دارای پیشینهٔ تاریخی چند هزارساله است، توسط پیامبر الهی (حضرت ابراهیم (ع)) با وحی و دستور مستقیم خداوند ساخته شده است و پیامبران دیگر نیز مهر تأیید به آن زدند؛ همچنین در قرآن کریم آیات فراوانی دربارهٔ آن وجود دارد؛ از جمله: «و [به خاطر بیاورید] هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و [برای تجدید خاطره،] از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: خانه مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان، پاک و پاکیزه کنید» (بقره: ۱۲۵). «نخستین خانه‌ای که برای مردم [و نیایش خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است» (آل عمران: ۹۶). «در آن نشانه‌های روشن [از جمله] مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن [= خانه خدا] شود، در امان خواهد بود و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه [او] کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر ورزد [و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده]، خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است» (آل عمران: ۹۷).

نکتهٔ جالب اینکه بنایی در گرماگرم بیابان‌های تفتیده عربستان، در نزدیکی ربع الخالی (همان جا که یکی از گرم‌ترین نقاط کره زمین است) ساخته می‌شود، نه درخت و نه سایه‌ای و نه بنای چند میلیارد دلاری و نه تبلیغ و نه جاذبه گردشگری و...؛ اما چون اراده الهی در پشت آن نهفته است، سالیانه میلیون‌ها زائر دارد و حتی مسیحیان برای گرفتن حاجت گرد

آن به طواف می‌پردازند. خانه‌ای بسیار ساده که نه کسی درون آن است و نه ...، بلکه فقط محلی است ساده برای آزمایش مردم و انجام مناسک و عبادات؛ محلی که شهود معنویت و خدا در آن موج می‌زند.

آن‌گاه بنا بر چه دلیلی باید باور کرد معبد حکمت زرین که بدون هیچ‌گونه اصالتی است، مقدس‌ترین مکان روی زمین است؟

نتیجه

با نگاهی به آموزه‌های علمی و گزاره‌های نظری آن می‌توان به خوبی دریافت عرفان اسلامی ماهیتی خدامحور دارد؛ به این معنا که خداوند را یگانه موجود حقیقی و مطلوب و مقصود حرکت‌ها می‌داند و هرچه غیر از او را تجلی و اعتبار او می‌داند و بین همه تجلیات، انسان را مظهر همه اسماء و صفات دانسته است و برترین تجلی حضرت حق معرفی می‌کند؛ از این رو آدمی را لایق خلافت الهی و شایسته مقام ولایت می‌داند؛ ولی این قابلیت از دیدگاه عارفان در انسانی بروز می‌کند که بنده و سرسپرده محض خداوند شود. عرفان اسلامی کمال آدمی را در حرکت پیوسته به سوی بندگی محض خدا می‌بیند و این بندگی هم فقط در سایه محبتی تام به خداوند و خالی کردن قلب از حب خویش پدید می‌آید.

بندگی هم نزد عارفان در گرو شریعت‌مداری انسان است. بی‌مبالاتی مقتضای سرکشی و گسستن طوق بندگی است. عمل به شریعت در نسبت با روح بندگی، هم نقش علی دارد و هم نقش علامی؛ زیرا عمل به فرمان است که سبب پیدایش روح بندگی می‌شود و باز همین عمل نشانه‌ای بر وجود روح بندگی در آدمی است. عارفان مسلمان عمل به شریعت را برای وصول به حقیقت ضروری و متخلف را از حقیقت محروم می‌دانند.

به طور کلی می‌توان گفت انتقادهای زیر به عرفان نوظهور اکنکار وارد است:

۱. عدم خلوص استادان اکنکار و انتقادهای جدی به زندگی آنها؛
 ۲. وجود افراط و تفریط در مکتب اکنکار در عقاید مختلف آن؛
 ۳. وجود عقاید خارج از عقلانیت مانند تناسخ و عوارض آن؛
 ۴. وجود تناقض‌های زیاد در عقاید و سخنان استادان اکنکار.
- اما به راستی عرفان اسلامی چه مزیتی در برابر عرفان‌های نوظهور به ویژه مکتب عرفانی اکنکار دارد؟ در جواب باید گفت افزون بر آنچه در اشکال‌های دیدگاه‌های عرفان اکنکار و وجود نداشتن صداقت و افراط و تفریط در آن و خلوص نداشتن در استادان آن بحث شد، این طور می‌توان نتیجه گرفت که دست‌کم این عرفان نمی‌تواند انسان را به حقیقت برساند؛ چراکه خود از نبود آن رنج می‌برد؛ همچنین مکتب عرفانی اسلام افزون بر آنکه این نوع ایرادها را در تعالیم خود ندارد، هیچ‌گونه اشکالی هم تا کنون کسی نتوانسته است به استادان این مکتب بگیرد؛ چراکه همه آنها انسان‌های معصومی بوده‌اند که حتی دشمنان آنها هم نکته را تأیید می‌کنند. همچنین عرفان اسلامی مزیت‌هایی دارد که در ادامه به اختصار اشاره می‌شود:

۱. عرفان اسلامی امری اصیل، جهان‌شمول و منحصر به فرد است؛
۲. جهت‌گیری دقیق و همه‌جانبه به سوی کمال مطلق و مبدأ و غایت هستی، یعنی ذات پاک احدیت؛
۳. مبتنا بر مبانی نظری استوار، خردپذیر و منطقی؛
۴. دارای برنامه عملی جامع معتدل، هماهنگ با فطرت بشر و نظام تکوین، دارای لطافت، ظرافت و دقتی بی‌نظیر؛
۵. خاستگاه الهی و اصالت دینی؛
۶. رسیدن به عالی‌ترین مقام‌های عرفانی در سایه اطاعت از افراد معصوم و پاک و طاهر با اطمینان خاطر و قدم به قدم؛

۷. ادبیات متعالی: یکی از ویژگی‌های عرفان اسلامی، ادبیات متعالی آن است؛ کمتر عرفانی در سطح جهان این اندازه تولید ادبی ممتاز داشته است؛ یعنی عارف در بالاترین و والاترین درجه شعر و نثر گفته باشد، نثرش عین شعر باشد و شعرش به اندازه‌ای عقلانیت داشته باشد که عین نثر باشد.

شاید به دلیل همین ویژگی‌هاست که امام باقر(ع) درباره اهمیت عرفان اسلامی در برابر دیگر عرفان‌ها می‌فرمایند: «شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الا شیئاً خرج من عندنا: (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴۶، ص ۳۳۵) در مشرق و مغرب، علم درستی نخواهی یافت مگر چیزی که از ما آمده است». درنهایت می‌توان گفت به غرب یا شرق عالم بروید، آخرش باید بیایید اینجا زانو بزنید تا حقیقت را بفهمید.

کتاب‌نامه

قرآن مجید

- استایگر، به راد (۱۳۷۹ ش)؛ نسیمی از بهشت؛ ترجمه: هوشنگ اهرپور؛ تهران: نگارستان کتاب و زرین.
- بی‌ناس، جان (۱۳۷۷ ش)؛ تاریخ جامع ادیان؛ ترجمه: علی اصغر حکمت؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- توئیچل، پال (۱۳۷۹ ش)؛ اکنکار کلید جهان‌های اسرار؛ ترجمه: هوشنگ اهرپور؛ تهران: نگارستان کتاب.
- _____ (۱۳۸۰ الف)؛ نامه‌های طریق نور؛ ترجمه: مینو ارژنگ؛ تهران: ثالث گلسار.
- _____ (۱۳۸۰ ب)؛ واژه‌نامه اکنکار؛ ترجمه: یحیی فقیه؛ تهران: سی‌گل.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۵ ش)؛ مرصاد العباد؛ به اهتمام محمدامین ریاحی؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- رهدار، احمد (۱۳۸۴ ش)؛ «وضعیت دین در جهان پیش از انقلاب اسلامی»؛ دومانه‌نامه رواق اندیشه، ش ۴۰.
- سهروردی، شهاب‌الدین [بی‌تا]؛ شرح حکمة الاشراف؛ قم: بیدار.
- سیمپسون، پتی (۱۳۷۷ ش)؛ پالچی یک تاریخچه؛ مریم البرزی؛ تهران: دنیای کتاب.

شهرستانی، عبدالکریم (۱۳۶۷ ش)؛ الممل والنحل؛ تصحیح: محمد بن فتح‌الله بدران؛ قم: منشورات رضی. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲ ش)؛ اسفار؛ تصحیح: دکتر رضا اکبریان؛ ج ۹، تهران: بنیاد حکمت صدرا.

فاضلی، قادر (۱۳۹۰ ش)؛ آب و سراب ۵؛ تهران: الهادی.

فعالی، محمدتقی (۱۳۹۰ ش)؛ آفتاب و سایه‌ها؛ تهران: عابد.

قیصری، داود (۱۳۷۰ ش)؛ شرح فصوص الحکم؛ قم: انتشارات بیدار.

کرامر، تاد (۱۳۷۷ ش)؛ اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر؛ مهیار جلالیانی؛ تهران: دنیای کتاب.

کلمپ، هارولد (۱۳۷۹ ش)؛ هنر رؤیایی معنوی؛ مترجم: مهیار جلالیانی؛ تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.

_____ (۱۳۸۲ ش)؛ شاهین‌ها باز می‌گردند؛ ترجمه: محمدعلی اخلاق دوست؛ [بی‌جا]: [بی‌نا].

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق)؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسة الوفاء.

مرادی، حسن (۱۳۸۶ ش)؛ «بررسی و نقد فرضیه کارما از دیدگاه حکمت متعالیه»؛ فصلنامه کتاب نقد، ش ۴۵.

References

The Noble Quran.

Clemp, Harold. 1379 Sh. *Hunar-i ru 'yābīnī-yi ma 'navī*. Translated by Mahyar Jalaliani. Tehran: Donyaye Ketab. Noor Research and Publication Institute.

Clemp, Harold. 1382 Sh. *Shāhīn-hā bāz mīgardand*. Translated by Mohammad Ali Akhlaghdooost. N.p.

Cramer, Todd. 1377 Sh. *Eckankar hikmat-i bāstānī barāyi 'aṣr-i ḥāzīr*. Tehran: Donyaye Ketab.

Faali, Mohammad Taghi. 1390 Sh. *Āftāb va sāyih-hā*. Tehran: Abed.

Fazeli, Ghader. 1390 Sh. *Āb va sarāb*. Tehran: al-Hadi.

Majlisī, Muḥammad Bāqir al-. 1404 AH. *Bihār al-anwār*. Beirut: al-Wafa Institute.

Moradi, Hassan. 1386 Sh. "Barrasī va naqd-i farziyiyih-yi karma az dīdgāh-i hikmat-i muta'āliyih." *Kitāb-i naqd*, no. 45: 247-71.

- Noss, John B. 1377 Sh. *Tārīkh-i jāmi‘-i adyān*. Translated by Ali Asghar Hekmat. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Qayṣarī, Dāwūd al-. 1370 Sh. *Sharḥ fuṣūṣ al-ḥikam*. Qom: Bidar Publications.
- Rahdar, Ahmad. 1384 Sh. “Vaz‘iyyat-i dīn dar jahān pīsh az Inqilāb-i Islāmī.” *Ravāq-i andishih*, no. 40.
- Rāzī, Najm al-Dīn al-. 1365 Sh. *Mirṣād al-‘ibād*. Edited by Mohammad Amin Riahi. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Ṣadr al-Mutāallihīn al-Shīrāzī, Muḥammad b. Ibrāhīm. 1382 Sh. *Al-Asfār*. Edited by Reza Akbarian. Vol. 9. Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foundation.
- Shahristānī, ‘Abd al-Karīm al-. 1367 Sh. *Al-Milal wa-l-niḥal*. Edited by Muhammad b. Fathullah Badran. Qom: Manshūrāt Raḍī.
- Simpson, Patti. 1377 Sh. *Pāljīyik tārikhchih*. Translated by Maryam Alborzi. Tehran: Donyaye Ketab.
- Steiger, Brad. 1397 Sh. *Nasīmī az bihisht*. Translated by Houshang Aharpour. Tehran: Negarestan-e Ketab, Zarrin.
- Suhrawardī, Shahāb al-Dīn al-. n.d. *Sharḥ ḥikmat al-ishrāq*. Qom: Bidar.
- Twitchell, Paul. 1379 Sh. *Eckankar kilīd-i jahān-hāyi asrār*. Translated by Houshang Aharpour. Tehran: Negarestan-e Ketab.
- Twitchell, Paul. 1380a Sh. *Nāmih-hāyi tarīq-i nūr*. Translated by Minoos Arzhang. Tehran: Sales Golsar.
- Twitchell, Paul. 1380b Sh. *Vāzhih-hāyi Eckankar*. Translated by Yahya Faghieh. Tehran: Sigol.